

و کشادگی روی در پس جنازه و غیر آن بر آسودن آن سینه است و در امر سر زدن و شمشیر کشیدن
 بسیار گریزی تا بحدیکه چون مردم از شراب خورده اند و از زهر می شنوند تا آنکه در اکثر باغات
 خراب ساختند و فرمان داد تا بحدیکه زان روز در راه از ایشان قطعاً از تمام
 بیرون نیایند و ایضا حکم کرد که هر دو نصاری بر اسب سوار نشوند و اگر بر چوب اسب
 سوار شوند از رکاب آهنی اجتناب نمایند در بیرون حاکم نگی چند قلاده کنند و در تمام باغی
 اثر آیند تا از مسلمان ممتاز باشند و بعد از چند گاه ایشان را از این تکلیفات معاف
 داشت و در ایام حکومت خویش فرمود تا مدارس بنا کنند و علماء و فقهاء را منسوب ساخت
 اسباب و اطلاق افراد آن وقت فرمود و همچنین ثوبی فرمان داد که زیت و عسل به بیزاران
 ساخته بودند و زینل بیزند و از آن بزرگوار این حکم نافذ شد و ظروف اعتباری شکسته شد
 و بموجب فرموده حاکم تمامت سگان قتل و شش را کشتند مگر کلاب این صید را در اکثر لیا
 و شهر سیر میفرمود و در شبی از شبها بعضی از اعدای کین کرده بقتل او مبادرت نمود
 و او بجوار رحمت ایزدی پیوست مدت خلافتش است پنج سال بود و زیاده از هفتاد و هفت
 از مراحل زندگانی طی کرده بود و بعد از وی خلافت بر پیش انظار لدین انتقال شد
 و او مانند جرجیش عزیز نیکو سیر و پاکیزه سر پرست بود و از فرط سیاست و کمال کمال
 از قتلها آرام یافت و دین و دولت استقامت پذیرفت و در ششدهمین و اربعه ماه حاکم
 حاکمان بر او مصر و شام بازگشتند ظاهراً بجماعت را بنیادش و با طفت اختصاص او
 خلع گرانمایه پوشانید و در آن هنگام که هنوز محتاج در بغداد بودند امیر سلیمان محمود بن
 سبکتگین پیش قادر خلیفه معروض داشت که سلطان میگوید که نمیدانم که حجاج چه اخلاقی
 حاکم مصر که بد مذموب است گرفته اند قادر فرمان داد تا ثواب را از حاکمان ستانند و
 و در سنه احدی و عشرین از بیات قیصر روم از مالک خویش سیصد هزار مرد فرام آورد
 متوجه شام گشت چون بجد و حلب رسیدند باین نیت گرم گشته عطش بر آنجماعت

بود و در روز جمعه به خطبه بنیامین فصیح و بلیغ خواند که بر بیهوشی و بیصحتی ایشان و شمال داشتند
 که و چنانچه اهل محاسن رومی عظیم کردند بعد از آن بر قوا التفات بر احوال ملک است اما آنست تمام و
 مغرب و شام و حجاز در تحت تصرف و در آورده در زمان دولت البتکین مولای بنیامین
 از بغداد و بالشکری بشام آمد و حسن بن احمد قرطبی با و منضم شده اظهار مخالفت کردند و
 بالشکری متکاثر از مصر متوجه شام گشت و چون تقارب فتنین روی نمود چشم البتکین بر راست
 منصور عزیز افتاد خود و ترمی بر باطن او استیلا یافت از اسپ پیاده گشت و با
 خوشی تمام قدم پیش نهاده رکاب عزیز را بوسه داد و عزیز از کمال نیکو سیرتی گناه البتکین
 بخشید و در باره او انواع تبر و احسان بجای آورد و بعضی از آل بویه را که با سپاه همراه البتکین
 بودند بخلعتهای فاخره سرافراز ساخت بعد از آن میان العزیز با تده و عضد الوردی
 ابواب مراسلات و مکاتبات مفتوح گشت و در خلال این احوال هر که با عزیز مخالفت
 کرد و گوشمالی بدست یافت و عزیز بعد از آن که بر دشمنان غالب آمد به مصر مراجعت فرمود
 بعد از بیست و یکسال که بعدل و او گذرانیده در ماه رمضان سنه ست و ثمانین و ثلاثا
 جهان فانی را وداع کرده به عالم عقبی خرامید بعد از آن حال روی ایشان لحاکم بالتدبیر سریر
 خلافت بتکین گشت و ولادت او در قاهره در بیست و ششم ماه ربیع الاول سنه شصین و ثلاثا
 اتفاق افتاد و نخستین خلیفه است از خلفای علوی که در مصر استول شده اند و در سنه ثمان
 و شصین و ثلاثا حکم شد که به شب و روزهای مصر بنده بجهت بیع و شرا ابواب کلها
 مفتوح دارند و بر در خانها و در کوچه های مشامل بر فروزند و شب همه شب در اسواق
 و مسلک مردم طواف میکردند تا که با خواص خویش در لیالی میان عامه خلق می گشت
 و خلافت با و حدیث میکردند و در سنه شصین و ثمانین و ثلاثا حکم در قاهره و مغربه جان
 بنا کرد و پدرین حال حکم فرمود که هیچکس بر بیع و شرا می نخر و سائر سکران اقدام ننمایند
 و او را فی ظنون شمار خانه گشته شرا بهار نخت و مصطفی و سائر مواضع مستور و مغلطه

حاکم اندر دعوی خویش کاؤب نه بایست ایشان منوی میشو بچیزی درجا غمی از
 مهران به سقر بان آل عباس گواهی خود بران ثبت کردند و خود استند که استخوان با طراوت
 مالک فرستند تا در محافل و منابر آنرا خوانند رئیس از رسا و زینت باید که نفع شد بچگونگی
 مستنصر روز بروز روز تراید بود تا بدان ثبات رسید که است یک ساله قائم باسی را
 بسا سیر گرفت بمبوس کردانید فرمود تا بر مدینه الاسلام بغداد و حلبه بنام مستنصر خوانند
 و در ایام دولت مستنصر حاضر در باشا در او از خراسان بمصر رفت بوقت که مان در آنجا بود
 بعد از آن از آن مملکت مراجعت نموده در پنج روز از آن دعوت ماریه آغاز نمود و همچنین
 حسن صباح همیری که از سلطان ملک شاد در پرده اختیاریه کوفی میگردید بمصر رفت یکسال
 در آن دیار بود و بعد از آن شخصت انصراف از مستنصر حاصل کرده بدین بجز رسید به قصد
 دعوت علوی کردید چون شصت سال به حکومت مستنصر گذشت در محرومیه قائم
 داعی حق را البیک اجابت گفت و همگیس موازی او سلطنت نکرده است از دنا شده او
 فتور و خلافت علوی پیدا آمد آن زمان که بالکل منقرض شدند بعد از آنجا الی و پیش
 مستعلی با تقدیر بر سلطنت شکن گشت مستنصر پسر بزرگ خویش المصطفی لدین القدر ترار را
 و بعد کرده بود بعد از آن از روی رنجیده و بهیست فرمود که ترار پسر امون اینکار نکرده
 و پسر و گیرش استعلی با تقدیر قائم مقام او باشد چون مستنصر بعالم آخرت رحلت کرد و علی
 و وزیرشند فرقه با مستعلی بیعت کردند و او را بر تخت خلافت نشاندند و روز بنا به حقیق
 خویش که اعتبار نص اول دارد بنام ترار دعوت میکردند سن بن صباح همیری از بکر فرزند
 تراری قهرستانی در سلک هو انواران المصطفی لدین القدر ترار از مقام دارد و در خلافت ترار
 و ال است بر صدق این دعوی چون مستعلی بر سنده خلافت تکبیر کرده خواست که بر او خود
 ترار را از میان بر و او در نزد از خون بجانب اسکندریه نزد بنده پدرش کرد و الی بخانه
 رفت و او مستعلی را اطلاع کرد و ترار را از خلافت برگرفت مستعلی لشکری عظیم با اسکندریه

غالب شد و مقارن این حال اهل حلب بر ایشان شیخون زدند و میان منہزم شدند و از
 کمال عنایت انہی اہل سلام را فتحی عظیم رون دادہ سعادت شکر بجا آوروند و حد فقات بدر
 و مستحقان رسانیدہ و در نہ سب و دشمنی و کار ہما تہ در مقتضات شدہ ال ظاہر لعلات استہ تہارت
 بسیاری باقی کشیدہ و مردم ملکات او ازین واقعہ متاثر و مایول خاطر گشتند بہت خلافت
 شانزہ سال بود و زمان حیاتش سی و مدہ سال بعد از ارتحال او پیش مستنصر باللہ بر سر
 خلافت جلوس فرمود سن او از ہفت سال تجاوز کردہ بود کہ تصدی امر سلطنت کردید و
 یازدہ سالگی مستنصر بالفوجی آراستہ سوار شدہ بتفرج نیل رفت در ان روز تاجی مرصع
 بر سر نہادہ بود کہ بیج قوی قیمت آن نمیدانست چشم مصریان بہ طلعت او روشن گشت و از جملہ
 فتوحاتی کہ در زمان او روی نمود یکی آن بود کہ لشکر سی حلب فرستاد تا والی ان ولایت را
 نصر بن صالح بن مرواس کہ دم از طغیان میزد کہ فرستہ گشتند و آن ملکات و یکبارہ در تصرف
 علویان در آمدن چنین باطراف ولایت عرب و مغرب و دیار بکر و دیار ربیعہ شکر با فرستاد و جملہ
 پیر اعدا غالب آمدہ اورا درین ملکات سبج سنا زخمی ماند و در سن خمس و ثلاثین و اربعمائتہ و
 افریقیہ نام مستنصر باقتدر از خطبہ افگندہ انظار مطاوعت القا ہم یافتہ عباسی کرد و قایم حکمت
 او خلعت و منشور فرستادہ فرمود کہ ہر ولایتی را کہ سخر کردہ اند اورا مسلم باشد و در سن اربع
 و اربعین و اربعمائتہ الی حلب اعمار عیسان نمودہ شہر را مضبوط گردانیدند مستنصر کگری بانجا نپوشتا
 تا بجمع مخالفان پہ و از نزد چہان مصریان بر ظاہر حلب نزول کردند چندان باران بارید کہ اکثر
 ایشان در گرداب فنا غرق شدند بقیۃ المار مراجعت نمودند بار دیگر بہ تہیہ سباب حرب
 ہشتعال نمودہ متوجہ حلب شدند و این نوبت والی الولایت منہزم شدہ مصریان بران
 ملکات استیلا یافتند و درین بلاطائفہ از امراسی عرب بر افریقیہ استولی شدہ نام القا ہم
 با مقتد عباسی بر از خطبہ و سکد وضع کردہ بنام مستنصر علوی خطبہ خواندند و سکد زدند
 درین سال با اشارہ خلیفہ عباسی مخبری نوشتند مضمون آنکہ علویان کہ در مغارب و مصر

با شتاب و سوار بر فرسخ مخافتان نامزد فرمود و چون شیر کوه بنواختن مصر رسید این فرنگ
 از قیوم او خبر یافته تائب و خاسر بازگشتند شیر کوه در بیخ الاخرستت اریج و مستعد بن خست
 بقاهره مصر رسید فاضل خلیفه از برای وی قنات فرستاد بعد چندی صلاح الدین یوسف
 برادرزاده او شاپور وزیر را قتل رسانید و زیر عید قتل شاپور را سدا الدین شیر کوه در دست
 و چون شصت و پنج روز بر ترق و فتنه امور قیام نمود سفر آخرت اختیار کرده بعد فوت او
 فاضل تمام ارادت را بکفایت صدارتین یوسف نهاد و او بحال و معتدومات
 اشتغال مینمود تا در جمعه ثانی محرم سنه سی و شصتین خستات فرمود که نام فاضل را از خطبه
 افکنده باسم المستنصر نور الدین عباسی خوانند و دولت نامنای ملویه اسماعیلیه انقطاع پذیرفت
 و مجموع خلفای اسماعیلیه که بعضی از ایشان در مغرب و برخی در مصر حکومت کرده اند از مهدی
 تا فاضل چهار دین بوده اند مهدی به پیشش قایم و منصور پسر قایم در افریقیه و بعضی از
 بلاد مغربی بخلافت قیام نمودند چون نوبت به خراسان رسید مصر را در تحت تصرف آورد و آن
 بلده فاخره و ادار الملک ساخت بعد از وی عزیز و حاکم و ظاهر مستنصر بیست و چهارم و
 حافظ و ظاهر و فائز و فاضل علی الترتیب خلافت کردند از بس از ظهور مومنی تا انقراض
 ایام فاضل و بیست و هشت سال بود با بکلیه خبر موت فاضل و انقطاع دولت اسماعیلیان
 از مصر بگذرد رسید و شریعت امر و مامور اظهار فرح و شادمانی کردند و شهر را آیین
 بستند و عالم سرت باوج مهر و ماه برافراختند و کوههای بشارت که وقتند خلیفه از براسه
 در الدین محمود و خلیفه گرانمایه و هدایای قیمتی فرستاد صلاح الدین یوسف نیز از دار الخلافه به
 خطایای از جمله بیست و سه هزار گشت و دیگر آنکه قول او در موسم حج بکه منظر بان بود بسیار
 مدند و از حاجیان خانه خدا سه هزار کس با تیغ بیدریغ شهید ساختند و این واقعه در سنه
 سیصد و نوزده بود و رئیس ایشان ابو سعید جنابی قریطی بوده و بعد از او پسر او ابو طاهر
 قریطی نیز بیست و سه روز و موسم حج بکه منظر با خلافت کردی از فرجه است در آنجا ابو سعید قریطی

فرستاد تا حاکم آن ولایت را از متابعت نزار کرده گرفت گشتند و نزار را با دو پسر اسیر کرده
نزد مستعلی آورد و مستعلی فرمود تا نزار را در قاهره محبوس کرد و مدت اوقات بیاعتدال و بقوه نزار
چون هفت سال از حکومت مستعلی برآمد بزخم کار و فدا ایمان اسماعیلیه گشته مدت
عمر او بیست و هشت سال بود بعد از موت او امر او و نزار و اعیان مصر با پیشش الحافظ
لدین امدادیت کردند تا هشت سال متقلد خلافت بوده آخر الامر در سنه ۵۱۷ هجری قمری
خمس و یک در سنه ۵۱۸ هجری قمری در مصر وفات یافت چون حافظ رخت بسرای عقیلی کشید
شماره کتوبه پیش از طایفه القدریت کردند و در ایام دولت او صاحب طریقه خو است که
معاذ حق بیاید بر بنای عهدیه و در ۵۱۸ هجری قمری نزار بر فراز و نغان با سمان رسانیده و خطیب نزار از زند
نیز با سواد فقه آن مهر دروغ کرده تعویق افتاد و در سنه ۵۱۹ هجری قمری نزار مقتول شد و
در مدت خلافت ظاهر پنج سال شش ماه بود بعد از قتل او ارکان دولت با پیشش الحافظ
بیعت کردند در آن وقت پنج سال بود و او جوانی بود خوش طبع و فاضل مال از عمر و حکومت
از بد و در خورد و از بی نیانند و خطی بزرگ گرفت بقولی شش سال و در ماه ابر خلافت
تقدیر و در ۵۲۰ هجری قمری در سنه ۵۲۰ هجری قمری در سنه ۵۲۰ هجری قمری در سنه ۵۲۰ هجری قمری
با ۱۰۰۰ نفر کاتبان نوشتند و در روز وفات او اعیان ملک با پیشش الحافظ لدین القدر
بیعت کردند و در ۵۲۰ هجری قمری در سنه ۵۲۰ هجری قمری در سنه ۵۲۰ هجری قمری
مذکور بود که می بی نهایت و سخاوتی بی نهایت داشت در زمان دولت او اهل فرنگ
روسی بر سر نهادند چون نزدیک بان دیار رسیدند خوف و ترس بر مصریان استیلا یافتند
ساز گشتند بعد از قبیل و قال بر سیلغ هزار دینار هم مصالحه قرار یافت بشرط آنکه بعضی از آن
نقد و بعضی بفرست تسلیم نموده آید شاپور وزیر عاصد هزار دینار تسلیم معاندان نزار کرد و با او
باقی مال راه ممالک پیش گرفت و با شارت عاصد نامه بنور الدین محمود والی شام نوشته
از استیلا فرنگ استغاثه نمود و نور الدین محمود چون بر حقیقت اطلاع یافت اسد الدین را

حجاج و دیگر اعمال شیعه اقدام نموده بود ابو طاهر قرظی را ابو سعید خبانی مذکور بوده و ابو سعید
 سطریش ازین واقعه بخندین سال در سال سعید و یک ازین عالم انتقال نموده بود و همچنین
 در یار بگری در تاریخ خمیس آورده فی سنة احدى وثلاثمائة قتل ابو سعید الخبانی اس القرطی
 کتل ما و اوصقلی اوده فی الحمار و خرج فاستدعی قایدا من اصحاب الخبانی فقال لستید ^{طلبك}
 فلما دخل قتل و خرج طلب اخر قتل حتى قتل ربعة من رة ساعده و استه عن الحامس فلما
 دخل قطن لذلك فاسك الحاد من فصاح بالناس فقتلوه انتهى یا فمی در مرآة الجنان و مرؤ
 سنة احدى وثلاثمائة فیرما قتل ابو سعید القرظی صاحب حجر قتل خاد مرفی الحمار اوده و خرج
 فاستدعی بیاس من خواص القرظی فقال السید یطلبك فلما دخل قتل ثم اخر كذلك حتى
 قتل ربعة يستدعیهم و احدا بعد احدا فصاح النساء فثکرت الناس علی الحاد و قتلوه
 وكان هذا الحد قد تم و هزم الجیوش ثم هاد به الخليفة واسمه الحسن بن برام ^{انتهی}
 یا فمی در مرآة الجنان و ربه تاریخ سنة سعید و هفتاد و هج بالاناس منصور اللی
 و قتلوا مکه سالین نوا قاهره يوم الترویة عد و الله تعالی ابو طاهر القرظی قتل الحجاج
 در یغانی المسجد فی فجاج مکه قتل امیر مکه ابن عمار و قطع باب الکعبة
 و اقتلع الحجر الا سود و اخذة الی حجر لهر برد الا فی سنة تسع و ثلاثین و ثلثمائة کسبا
 وكان معه تسعمائة نفس فقتلوا فی المسجد الفاء و سبعمائة نسمة و تبیل ان
 فلذین قتل بفجاج مکه و ظاهرها شلشون الفان سبعین
 من الشار و الصبیان حوالی ذلك و انما ریکت ستة ايام و لیج بعد ان
 و تاریخ خمیس از کمال نیز چنین نقل نموده بنا بر خوف الحالت کلام نقل آن مبارک شود
 سطریش امیر در بیان این وقایع توافقت و تناقض نموده و چه خود در مباحث ما لیه تصریح
 نموده که ابو سعید خبالی در سنة سعید و یک مقتول گردید و پس از ابو طاهر قائم مقام او
 شد و قوت و کثرت بسیار پیدا کرد و بر سر ما جان کبر و سعید و هفتاد و هج

وانففة على هؤلاء كما انفقة على المغنيات والحق في ذلك ما ليس اثره اذ قد
 صدور المغنيات واعطاء لشعرهن على المدايح والودع والذات لعقل بالحسن
 بشئ سموه بالسماح والوجه والتعرض باوجود المزيل للعقل سحره كقول الله
 شر هذه الطائفة الجامدة بين في الكيين في ايش رخداع بالذات مفصول ليس
 تحتها سوى اهل التكليف وهجران الله في ذلك في انك القلوب
 ولاد لالة انهم في باطل او قلوبهم بحجة طباع راسب
 الدنيا الصم بحبهم اداب العبد في رالف نيات استهوا وكذا
 قول ابي زيد مقتدر بن ابي خروج كريمة التزك في رست اذ انما بنده في خروج قومه و محمد
 مقتدر بن ابي وخطاي فاحش است چه ايشا في ذرايع ايز فوتمه رهنه بمقتدر عباسي بدر مقتدر
 وپيش از خلافت مقتدر بياز و ده سال تفادق اتمه و چه خروج از ازمه و در سنده و در
 وشتا و پنج جري بوقوع آمده و خند در رست در رور پنج شوي اهر زمانه است که در
 چنانچه در کتب معتبره سير و تواريخ ايش با اين وقت و يا في رتار پنج خود که موسسه در اهل الجمان
 است در تواريخ سال در صده و شتا و پنج او روه في السنة و در ايشان في ايشان بوسه
 القرمطى فقويت شوکت و انصر اليه جمع من الاعراب والشيخ والمصوم حتى قاتلوا امره
 و هن مرجيوسن الخليفة مرات فغاث و انسد و قصد النصره محضها المعتد قيل و ذبح
 يعصم المذکور في عام يقصره و خله بنه ابو طاهر في الخليفة ابو الحسن القرمطى الذي
 اخذ الحجاز الا سود ولم يرجع الا بعد سنين كثيرة قبل بعد عشرين سنة صاحب تاريخ
 عيس سبدا في خروج قرامطة اسند و صد و شتا و شش و السنة سيگويد و في سنة ست
 ثمانين و مائين ظهر بالبحرين القرامطة و عليه ابو سعيد الجتاني و تويت شوکت و انسد
 نصر البصره فقتلها المعتضد و كان ابو سعيد كيا الا بالبصرة و جتا بقرية من قرب الاموال
 في البحرين و انصر اليه بقايا الرخ و الحرامية حتى قاتلوا امره و هن مرجيوسن المعتضد

بود و در مقام فرود که ابو سعید خدابی در سینه سیصد و نوزده با بود بسیار و در کده آمده
 سه هزار کس را از جانب آن که پیشه ساخت و با قطع نظر از تماثلت و تناقض این قول
 از دست نمی شود مگر آنکه بر حسب ابو سعید قرطبی قایل شده بگوید که آن شقی بعد از وفات
 خود چندین سال باره در دنیا می ماند اگر چه مرکب این افعال شدید بود و اینهمه خلاف
 واقع و منافی حدیث بلکه مخالف جمیع احادیث است پس هر چه از آنکه قول او تا بیست سال
 نزد آن صحابه بود که با تسامح بعضی صحابه این واقع شده از خبر سردا و غایب است و بر آنکه
 کتب معتبره تواریخ ثبت پیوسته که در این باره در سینه سیصد و هفتاد و سه در آنجا
 بیرون در سینه سیصد و سی و سه و بیست و یکم نظمه رسانیده و خود هم بقدر حدیث خود
 بنا بر این است بین حجر الاسود و زو فراده زیاد از بیست سال بیشتر و بیست سال چنانچه زعم
 نموده است یا نمی و در آنجا همان فرود و فان محسوسا صفاً ان دخل القبر مطر هو سکران
 اصف بر سه عند البيت و قتل جماعة فوضد ساجرا لا سود به بوس نکس به تا فرقه
 و نقل الحجر لا سود بجزیه یا معشرین بشهر یوم اشرم قتل او اولیاء از بدقه و الحاد اول قرآن
 اصوات کرده و ممنوع است زیرا که اظهار زندقه و الحاد اول متصرفه احد است کرده و در
 زناد و درین باب تتبع آنها شده قبوع ابن جوزی در کتاب تلخیص الیس فرموده الله فی الی
 هو لا الفریق الذین جمعوا بین بدیع العمل مرفعات و بین اعمال الخلفاء الملاحدة احوک و فض
 و سماع و در حد و اعمال احکام الشریع و لم یجاس الزنادقة ان یرفضوا الشریعة حتی جاءت
 المتصوفة فوضعوا اسما و قالوا حقیقه و شریعه و هذا قبیح لان الشریعه ما وضعه الخلق
 بدیع الخلق قتل و در امر الحقیقه فی غیر الشریعه فمنع و معادع فان سمعوا احد الحدیث حدیثا
 قانوا مساکین احاد و انظرهم میتان سن میست اخذنا عن الحی الیه فی لا یوت فمن قال
 حدیثی الی عن حدیثی قلت حدیثی قلی عن بنی فملکوا بهذا الخرافات قلوب الایمن یار
 و انقلت علیهم لاجلها الاموال لان الفقهاء کالاطباء و النفقة فی من الدوا صعبا

آنچه در باب استخفاف و تنگ بستن حریم که از قرآسط ملائحت لعمریه تعابیر قوی آمده نوشته است
 فسادك باول قار و سرفا كسرت فا لا سلا هر چه قرآسط ملائحت درین باب سابق و نقل از بر سابق و
 زیرا که استخفاف و تنگ بستن حریم شریفین ز اوها بعد تعالی شرفا و تعظیما اولاد
 صدر اسلام از خلفای جور و امرا می بینی امیه و بنی مروان و غیرهم صادر شده قرآسط ملائحت
 احیای کشت سینه آن فراعنه نمودند و حقیقت و زرد و بال این حرکات شنیعه بر روزگار آن
 گروه نابکار که شرع و ساق این سنت سینه اند عاید میشو و همیشه

هر گل و سبز که در باغ نمود دارد آخر ای باد صبا این همه آورده است
 مقتضی است که حریم شریفین که از خلفای جور صدر ریافته بسیار است از آنجا که معاویه در زمان امامت
 خود و قتی که از شام بدمیه قدم آورد و خواست که شیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم از شام
 به چون از جای خود چنانیند همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستاره های آسمان
 نمودار شدند معاویه از زمین خیال خود برگشت و پشیمان شد و اعتذار آنرا با صاحب گفت
 و مقصود من شخص و تفقد آن بود تا او را زمین نخورد و باشد بعد از آن شش پای دیگر
 زیاده کرد و سبز نموی را بالای آن برداشت کذافی جذب القلوب الی یاد المحبوب
 للشیخ عبد الحق الدهلی گوید که معاویه بر این سفیان در زمان امارت خود یعنی از خود
 استنباط کرده که از طریق این شهید مقدس یعنی مقبره شهید امی صدر و آن کرد که قبور شهیدان
 محبت آن کشتون شد شهیدان را از قبور بدر آورد و امام تلج الدین سبکی در شفا و استقامی آورده
 ای چون معاویه استنباط این کرد و امر کرد و نقل شهیدان از مواضع قبور ایشان مساحتی بقدیم
 حمزه و جبرئیل المطلب سید و خون از وی سائل شد آورد و اندک که حاصل او در روز حفرین درین
 در آورد و او که عین امیر المومنین می آید هر که مرده باشد باید و از آنجا نقل کند و در جا
 دیگر و کذافی جذب القلوب و لدار شدش با زمین قرار حرکت نهاده در تنگ حریم
 شریفین و قتی که فرود آمد و در میان خود و با حاشیة سابق از روی تواریخ دست بر آنرا

صوات ثمانه ذبح فی الحسام وبعده ابنه ابوطاهر انتهى و در وقایع سنه و صد
و هشتاد و نه نوشته فیها توفی المعتضد ابو العباس احمد بن الموفق و در وقایع
سنه و صد و نود و پنج مرقوم نموده فیها المكتفی بالله ابو الحسن علی بن احمد الموفق
بن المنوکل بن المعتضد العباسی استخلف بعدا بیه و كانت دولته ستین
و نصفاً و ولی بعده اخوه المقتدر و له ثلث عشرة سنة و امر بعبود
بعاماً و لیسيل اسد الامه صبی قبله انتم
و یکرا آنکه قول او خلیفه عباسی ابو القاسم لطیع الامراء ابو القاسم فضل بن المقتدر
بسی هزار وینار از ایشان خرید نیز از عطیه سدا و عاقل است چه محققین فن سیر و تواریخ نقص
نموده اند که قرامطه حجر الاسود را بغیر گرفتن مبلغی و بعضی در سنه سیصد و سی و نه بکرامطه
رسانیدند و با آنکه او را بعضی امراد و وجه استر و او ان مبلغ پنجاه هزار وینار با ایشان
تسليم میکرد و قبول نکردند و در سنه مذکور خود بخود باز بکرامطه از او با نقد شرفاء و عظیمات نقل نمودند
و گفتند که ما حجر الاسود را حسب الامر برده بودیم و باز بر طبق امر مجلس رسانیدیم و پیش از
رسانیدن آن بکرامطه او را در کوفه آورده و رجایح کوفه آوردند تا مردم آنرا ببینند و از آن
بوضع او در حرم محترم رسانیدند یا همی در وقایع سنه سیصد و سی و نه آورده و فیها احادیث
لقرامطه الحجر الاسود الی مکانه و کان بعض الامراء قد دفع الیه بخراسان
هفت دینار فابو انتهى محمد حسین دیارگیری در تاریخ خمیس میفرماید در سنه
سبع و ثلاثین و ثلثمائة اعادت القرامطه الحجر الاسود الی مکة و فی سنه
ملطای اعید الحجر الاسود الی موضعه فی ذی الحجة و قالوا الحدیث ان
عابدنا ما کان بیننا فی رده خمسين لافاناً یحییوه و قبل یرد و عانی ذی القعدة و ذی الحجة
و جعلوا الی الکوفة و علقوه بیامم لاسحق اء الناس ثم حروا الی مکة و کانوا یسألون من یسألهم
نه سبع عشرة سنة و کان مکة عندهم ثمانین و عشرين سنة کما قالوا و حاصل الخبر ان

و در این سفر امریکه بود افق مدعا بود معلوم آن حضرت گردید و عمر بن الخطاب پرسید
 یا رسول الله چه چیزی دیدی که استرجهای نمودی فرمود امریکه تعلق باین سفر شما داشته است
 خود نیست گفتند یا رسول الله پس کدام چیز است بدایم فرموده و گشته شوند درین سنگ تار
 آنها که خیار است من باشند بعد از اصحاب من و در روایتی آمده که هرگاه که بدین موضع
 می رسید بدست خود اشارت میکرد و میفرموده و گشته شوند در این صخره خیار است مع صام
 و از این عباس نیز مثل این روایت آمده و از کعب اخبار روایت کرده اند که گفت
 تو بیت آمده است که در سنگستان مشرق مدینه مقبولان باشد که رویهای ایشان بر روی تپه
 مثل ماه چهارم باشد این نیز با روایت میکند که روزی در عهد امیر المومنین عمر با
 بسیار باریده بود و می باران خود بسیار سواد می پیرون آمده تا به غنمی رسید که او را
 حیره و انم گویند و سیل های آب از بر کنار وادی روان میرفت کعب اخبار در میان بود
 گفت تحقیق و انهدیا امیر المومنین هم درین وادی سیل های خون روان کرده و اینها
 آب پیروز و عین الله زبیر نیز و کبر آمده و گفت و در کدام زمان بود این واقعه یا با این کعب
 گفت که زبیر و بترس که اینها بدست و پای تو واقع شود اکنون درین واقعه همه اهل
 و تواریخ بطریق تفصیل و اجمال تقریر و تحقیق مقال کرده و در اینجا عبارت هر یکی از آنها
 چون تقریر کرده مترجم کرده و در تقریر و تحریر اصل تفسیر تغییر نقصان راه نیابد و اعلم
 و طبعی چکی که سبب خروج اهل مدینه که در بعضی احادیث واقع شده عین واقعه حیره است
 و در حوالی این بلده سطره و زروق و عمارت میرتبه حسن و کمال رسیدیم بود و بتلایای
 اصحاب مهاجرین و انصار و علمای عالی مقدار از تابعین اخبار معلوم و سخن بود و عوارض
 فتن سبیل تو از حوالی روی بدان آورده و اهل مدینه از مخالفت این آفات اختیار طاعت
 و در محفل رحمت و مهربانست نمود و پیرون آمدند و زبیر بن معاویه مسلم بن عقیل
 را از آن زمان شاهد قتال اهل مدینه در سال ۱۲ هجری در غایت شجاعت

و بجاست بقبل رسانیدند و سرور و زینت کجاست حرام نبوی صلعم نموده و او اباحت و ایما
 و او ندانست این یاد اقا حیره نام آمده و وقوع این واقعه در حیره و اقم بود که
 به ساقستیا میان است از سی سرور انبیا صلعم و بکنار و مقصدتین از بقایای مهاجرین
 این را در علم ائمه اربعین انبیا را انبیس رسانیدند و از عموم ناس و برای نسا و اطفال و غیره
 اس آشتاء و مقصدتین از حالان قران مجید و نو و وسفت از اقوام قوتیش را در تحت
 تیغ و نیزه و نیزه و مسوق و فساد و زنا را اسباح ساختند تا بحدیکه آبروه اندک هزاران بعد
 ازین واقعه او را در زانیه و اسپان را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جولان دادند
 و در روضه شریف که نام مومنینست در میان قبر و منبر شریف حدیث صحیح و روایاتی که
 روضه البیت از ریاض جنات اسپان بول و روث گردند مردم را بر بیعت نیزه بر عهد خود
 که اگر خواهد بفرود شد و اگر خواهد آزاد کند خواه بطاعت خدا خواند و خواه بصیبت جبر و اگر
 نمودند چون نیزه بین عهد افتد ز معذکریت بر حکم قران و سنت بر زبان آور و در حال
 گرویش ز وند و هم قرطبی گوید که اهل انجبار گویند که مدینه در آن زمان مطلق از مردم خالی
 ماند و فراگرفت و نصیب و جوش و بهائم آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرمگاه
 ساختند و مصداق آنچه فخر صادق بدان خبر داده بود بنظر سپوست نیست ترجمه کلام طبرانی
 و طبرانی که از اعظم علمای حدیث است در خبری طویل از خود بن زبیر روایت کرده است
 که چون معاویه ریخت اقامت چهار آخرت کشید عبد الله بن زبیر از اطاعت و انقیاد و نیزه
 گرانده نمود و از نقیبت ابا آورد و بست و ششم و می زبان بکشاید چون صورت اینجان نیزه
 رسید سوگند یاد کرد که او را غل و گردن بیازند شخصی را بطلب می فرستاد و باران عبد الله
 بن الزبیر با وی گفتند که اگر از فقره غل سازی و از برای مبرت سوگند نیزه و گردن
 بیند از می و بالای آن جامهای پوشی هر آینه صلح تو با وی بطریق اسن و سلامت اقرب است
 عبد الله بن الزبیر گفت خداوند تعالی هرگز او را درین سوگند راست گوید که داند و هرگز

میاست و بدانکه کسی که می خواهد از برای خود و خانواده و اولاد خود
 با ایشان بر بسته بطریق مذاق چاره ایشان بفرماید و در این وقت
 بر آمدند مروان بن الحکم پسر خود عبد الملک رقیبه بی بی را که در دست داشتند
 و آن روز سه روز هم کارزار بود و قوت دارد و آن سه روز هم می ماند
 آورد گفت تدبیر چیست و چه می کنید گفتن خیر آنها سه تا که با بی بی است تا این
 قتل و فساد از حرم خیر البلاد که در دست خود مروان گرفته اند و در وقت فساد و فتنه
 گردان باطاعت ایشان ننمید. باین جهت نزدیک از حاکمان است این عیبه را این چنین است
 نیتها و قرار بر بخار چه و از هر یک در بندند و بی بی سوار شده و در صحنه قتل
 و در آن روز و او شجاعت و مرواچی اسلام پسندید و بدست نداشت و در خانه نشست
 او را بر سریری نشاندند و به حال در صحنه در نشاندند از تواریخ و تزیینات
 خود می نمود و عید دشمنان طبعی با او نداشت پس خود را نشاندند و در حبه شهادت رسید
 مسالین عقیده سر از راه بر نیزه دستار آخر الامر و فتنه نامزدی که در دست
 حاکم که بی که زده بود با حاکم در مدینه و در آن وقت از قتل خویش باز نماند
 ایشان بود و آن در آن حال می بیند که این عیبه در آن وقت است و در آن وقت
 نمود و هم بر اساس خندق مروان تدبیر علی الله علیه السلام شد و در آن وقت
 در آنجا ششگت کشیدند و گرد و گرد در مدینه قلعه باو است بنیاد نهادند و در آن
 بر بستند و از هر طرف تیر بستند و آن وقت گرفتند تا مجال فرصت بر آن آنگ
 سامان بقیه از مملکت این واقع در گوشه حیره در خزید و مروان کس فرستاد تا کشف
 این واقع حیل بر انگیز و مروان نزو بنی حارث آمد و بعضی از ایشان را در دام طمع
 در آورده گفت که اگر از یک جانب مرا حقی کشاوه در مدینه من آنرا بریزد تو پس
 تمام و صلوات و جانزات سینه مکافات شما که تا بعد از بنی حارث بگفته مروان گرفتار

بیست او نمودند بعد از آنکه بنی امیه بنی عباس را از سر بر آورده و گفت اگر
 بریزید مرا صلح و انعام بود و در باره من بیفزود و و لکن وی دشمن خدا دارم اسکر است
 من او را از بیعت خود بر آوردم همچنانکه دستار خود را از سر خود بر آوردم و دیگری برخواست
 و علیه خود از پامی خود بر آید و بر این صبح خلق بیعت می نمودند تا آنکه مجلس از عمامه و نعل
 پر شد بعد از آن بعد از آنکه بنی مطیع را بر قتلش و بعد از آنکه بنی مطیع را بر انصار و الی ساخته
 هرگز از بنی امیه بودیم بر او و او را در آن محاصره نمودند مروان و جماعه که با وی بودند در آنجا
 و استغاثت بریزید آورده از وی طلب لشکری نمودند و بنی سلم بن عقیبه را بر قتل این مدینه
 بر آیدت و در قیام بر سر خود با وجود ضعف حال در مقام جرات و شجاعت با همه بیعت بر قتال اول
 این بلده شریفیه بر گماشتند منادی حکام بریزید با او داد تا هر که می در میسر جازند اسباب
 و اسلحه جنگ از سر کار خاموشه دیوان بر گیرند بالای آن سد در بنا بطریق انعام و روجه انعام هم
 در ساعت بدشت و پیشد روز از ده هزار کس را از این طریق بر آید نمایان فساد روانه ساختند
 باین جهان حکم فرستاد تا برای این امر برود این جهان در اقبال امر توقف نموده گفت
 لا والله هرگز جمع نمی بران فاسق قاتل نرزد غیر با نجرای بیست الله را او با الله شکر این اعطای
 ایسلام بن عقیبه از ستاد و بوی وحیت کرد که اگر در راه حادثه بوقوع آید حسین بن زین العابدین
 خود را بر او گفت ای بار آله من بر سر ایشان منفرسم بسیار دعوت کنی اگر در مقام اجابت قبول
 بر آیدم بگذارم با ایشان مقاتله کن و بعد از آن که بر ایشان غالب آئی تا سه روز حرم من
 اباحت کن در هر آنچه باشد از مال و سلاح و طعام نصیب لشکریان سازی بعد از سه روز
 است تطاول از ایشان بر گیر و با بنی امیه دشمنی آنها ترض مکن که وی در اتفاق و اخل
 بن با عقیبت بعد از و معمول این خبر شکر الی مدینه ایشان نیز تهنیت و استعداد و مدافعه این فساد
 خواستند و با جماعه بنی امیه که محصور بودند گفتند که با ما عهد و بیعت کنی که مگر فساد بر نخرید و با
 نعت اسرار ما نکنید و مطایر اعدا و اعدای ایشان نماند و اگر نه ما الحاکم تمام شمار او تحت تیغ

خوشی بر آرد در حیات عرقه می کشیم که با شایسته خدای خود و امتیاز نوع عثمانی بن عثمانی بن عثمانی بن عثمانی
 بیشتر و قهرم نشماریم که آن درخت میگوید که بر آمد این کار برست مسلمانان و قهر با شایسته از آن
 روز باز بر آید این در میزند ده ام و دل خود را بر آوردن که انتقام از تاملان عثمانی
 و در غیر این چون عزیمت از در امضا می این مهم مصمم یافت گشت پس از دو پاشا و علی بر گشت
 بجای آنکه در نیش شوی که تو عریف ایشان اگر ایشان از در آمدن بدید و تبدیل بیست
 و اطاعت بن معاصر او شوند تیغ میرد تیغ تو و سیاست بر گیر و از عفو او و کبار ایشان
 شمشیر باقی مدار و تا سر بر و ز و او و بیست و نوار است به و اگر بر آید خلافت و جدال تو نزد
 تو نیز مستقر بن جمال ایشان شود با منشی مهم عهد آمدن از نیش شوی شود آورده اند
 که چون این سر و تا عاقبت انارش بر کشتگان حرم نظری انداخته میگفت اگر با وجود
 کشتن ایشان بدو فرودم دیگر از من بدیشت تر در عالم کس و نخواهد بود و از تو توان کرد
 سوالی مردان بود و ایت است که گفت مسلم بن عقبه بیست مرتبه که داشت و در آن
 بکار برده بود متصل آن طلوعی طلبیده تا بخورد و طیب گفت اگر در خوردن طعام بیدار باشد
 در اجبر کنی بهتر باشد تا و او ای که خورد و کار گرفت گفت اکنون مرا تنهای بیات
 برای بیست حیات برای آن دوست پیدا شتم سوزش سینه را از تاملان عثمانی
 است شیره نیشام اکنون که این مراد حاصل وقت این شد هیچ چیز محبوب تر از موت نزد
 نیست که من بیقین دانم که حق سبحان تعالی مرا بسبب قتل این نایابان از جمیع ذنوب
 و عاصی مظهر ساخت سعادت علیهم السلام میگوید که این سخن ناشی از غایت حق و جلال است
 او بود زیرا که قتل این جانچه موجب جرم و محبت بود که بر آمدن از وبال و کمال آن در قضا
 محبت و در کمال و از جمله صحابه که بطریق عزیمت بر سائیدند سید الله بن خلفان است
 سید است که رسید و عبد الله بن زید جالی و نسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و نقل بن سنان الانصاری که در فتح که جانش بود و او ای قوم خود در دست او بود و در آن

و ام حیلہ و فریب آمد و سر راه بر ایشان کشاوه و او ندانست که بریان مسلم بن عقبه زاده و در راه
 یافتند و طواغیت اهل مدینه در ناحیه گرفته ایستاده بودند بر مدخل اہل شام رسد و بقا
 و محاربه در افتادند و ابن ابی ختمہ بن مہج رسائیدہ میگردد کہ اشیاخ مدنیہ حدیث میکردند
 کہ معاویہ در حالت احتضار موت نیز پدیدار پیش خود طلبیدہ و گفت چنین وانم کہ ترا از اہل
 مدنیہ امری پیش خواهد آمد باید کہ علاج آن واقعہ مسلم بن عقبہ کنی کہ بچکس را نامح ترا از دست
 درین واقعہ نمی بینم چون نیزید بعد از پدر بر سر بر امارت نشست بعد وقوع واقعہ برنگی
 کہ مذکور شد ہم بر وصیت پدر عمل نموده ہم اہل مدنیہ را با انصرام رسانید و اللہ اعلم
 آورده اند کہ زنی نزد مسلم بن عقبہ بفریاد آمد و در باب سپرد خود کہ در بندوی بود تضرع
 بسیار نمود و حکم کرد تا زود پسش از بند بیرون آورند و گردن زوند و سر او را بدست
 آن زن دادند و گفت تو بسلاست حیات خود شکر نمی کنی تا بشفاحت سپری آمد
 آورده اند کہ تا سه روز اکثر مردم مدنیہ را در بند داشت کہ بومی طعام و شراب بمشام
 میرسد سعید بن السیب را کہ از کتابت تابعین است پیش وی آورده گفت بیعت نمیزد
 اختیار کن وی گفت بیعت کردم سیرت ابو بکر و عمر فرمود تا گردنش بزند مروفی برجات
 و بر جنون سعید بن السیب گواہی داد تا از سر وقت او در گذشت و ابن مسلم بن عقبہ
 مسرف گویند از جهت اسراف و افراطی کہ در قتل و فساد داشت و اقدسی در کتاب
 نقل میکند کہ نیزید بر مسرف آمدید کہ وی بیعت فاج کرد تا است و بر بستریلاکت افتاد
 گفت اگر این ضعف و مرض تو نمی بود حاکم و والی این امر میکردم کہ مخلص تر و نامح ترا از
 کسی دیگر درین امری مضم امیر المومنین یعنی والد بزرگوار معاویہ بن ابی سفیان مراد از مرض
 خود وصیت نموده است کہ اگر ترا در جهت اہل حجاز واقع پیش آید علاج آن از مسلم بن عقبہ
 جوی مسرف برخواست و کلت سوگند بخار تو با و یا امیر المومنین اگر دیگری را غیر من
 این امر سازی صورت اہل مدنیہ درین امر من کسی نتواند بود درین باب سوال و جواب

